



## نگرشی به بعد تبلیغ در آینه حج

احمد بهشتی

حج دارای ابعاد مختلفی است. گواينکه حج عبادتی است که سالی یکبار در سرزمین وحی برگزار می‌شود و مسلمانان جهان، از راههای دور و نزدیک، به مکه می‌شتابند تا در این مراسم پرشکوه، شرکت جویند. اما نباید از ابعاد مختلف حج و آثار و فواید سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تبلیغی آن، غفلت ورزید.

آثار تبلیغی حج و فواید و برکاتی که از بعد تبلیغ، نصیب اسلام و مسلمانان می‌شود، اگر مهمتر از سایر آثار و فواید و برکات نباشد، کم اهمیت‌تر هم نیست.

به همین جهت است که پیامبر اکرم و ائمه بزرگوار اسلام - علیهم‌السلام - همواره می‌کوشیدند که در موسم حج از فرصتهای گرانبهایی که برای تبلیغ دین و ارشاد و هدایت مسلمین فراهم آمده، بهره‌کافی گیرند و این فرصت طلایی را از دست ندهند. به خصوص که مسأله تبلیغ، از مسائل بسیار پراهمیت اسلام است و گزاف نیست اگر بگوییم: حیات و رشد و شکوفایی و بالندگی این دین مبین و گسترش آن در سطح جهان و در میان همه

نژادها و ملت‌های مختلف، به استمرار و گستردگی تبلیغ بستگی دارد و اگر مسلمانان آگاه و زبده، این امر مهم را با رعایت همه شرایط و ویژگیها، به نحو مطلوبی انجام دهند و از فرصت‌های مناسبی که در اعصار و ادوار و در کشورها و بلاد مختلف پیش می‌آید، بهره گیرند، آهنگ پیشرفت اسلام تندتر خواهد شد.

در اهمیت تبلیغ همین اندازه بس که از یکصد و بیست و چهار هزار پیامبری که تا عصر خاتمیت در گوشه و کنار دنیا مبعوث شده‌اند، فقط پنج پیامبر، نبوت تشریحی و بقیه همگی نبوت تبلیغی داشته‌اند. پیامبران اولوالعزم؛ یعنی نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و خاتم انبیا صاحب شریعت بوده و به تشریح پرداخته‌اند. سایرین تنها وظیفه‌شان تبلیغ بوده. آن پنج پیامبر اولوالعزم هم دو سمت داشته‌اند؛ هم سمت تشریح و هم سمت تبلیغ. بنابراین همه انبیای الهی عهده دار تبلیغ بوده و به عنوان تنها وظیفه یا وظیفه‌ای در کنار تشریح، به آن پرداخته‌اند.

در باب تبلیغ سخن بسیار است. هستند نویسندگانی که تبلیغ را از ابعاد مختلف مورد بحث قرار داده و درباره آن، کتابهایی تدوین کرده‌اند. شاید زبان فارسی از این حیث، فقیرتر از سایر زبانها باشد. در زبان عربی کتب بسیاری در این باره تدوین شده. قطعاً با توجه به اینکه کلیساها برای مسأله تبلیغ اهمیت فراوانی قائلند، به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، سوئدی و غیره نیز در این زمینه کتاب بسیار است.

بعد از پیروزی انقلاب، در کشور ما نیز به اهمیت مسأله تبلیغ توجه شده و حتی برخی از دانشگاه‌های کشور، رشته تبلیغ دائر کردند. اگر چه بر اثر عدم جذب متناسب فارغ التحصیل‌های این رشته، ناگزیر به تعطیلش شدند. معذک از اهمیت آن کاسته نشده و اکنون حوزه علمیه قم نیز در کنار رشته‌های تخصصی قرآنی، کلامی و فقهی، رشته تبلیغ دائر کرده و جمعی از طلاب جوان، در این رشته حیاتی مشغول مطالعه و فراگیری هستند. به‌علاوه وجود و حضور فعال برخی از نهادهای تبلیغاتی مانند سازمان تبلیغات و دفتر تبلیغات نیز حکایت از این دارد که نه تنها از اهمیت تبلیغ کاسته نشده، بلکه بر اهمیت آن، افزوده شده و جادار دکه بزرگان حوزه و مملکت، باز هم بیشتر به آن، توجه کنند، تا جایگاه اصلی خود را بیابد و نیروهای توانا و درس خوانده و پرتلاش در میدان شوند و خلأهای

تبلیغاتی را پر کنند و عرصه را بر مبلغین ادیان منسوخ و ساختگی تنگ سازند و دین خدا را - با همه پیامهای روح بخش و دلنشینش - به مردم دنیا ابلاغ کنند.

یکی از امور بسیار مهمی که در کار تبلیغ، شایان توجه است، یافتن زمینه‌ها و فرصتهای مناسب است. همه می‌دانیم که ماه مبارک رمضان و ماههای محرم و صفر و ایام فاطمیه و سایر روزهای سوگواری مذهبی و نیز اعیاد مذهبی و روزهای جمعه و مراسم نماز جمعه، زمینه‌های بسیار خوبی برای تبلیغات دینی و رسانیدن پیام اسلام به گوش مردم است. در همین ایام نیز عاشورا و بیست و یکم رمضان و عید فطر و عید اضحی و بیست و هشتم ماه صفر، حساستر است.

در این ایام، مبلغین زبده و شایسته، حداکثر استفاده را می‌برند. به جرأت می‌شود گفت: مردم در همین روزها چنان از نظر توجه به دین و آگاهی و استقامت، شارژ می‌شوند که تا فرصت دیگری که مجدداً پیش می‌آید، برایشان کافی است.

مراسم ختم و سوگواری مردگان نیز درخور توجه است. در اینگونه مجالس اقشاری از مردم حضور می‌یابند که شاید در هیچ مراسمی دیده نشوند. قطعاً باید با برنامه‌ریزی صحیح از این فرصت مناسب و کم خرج، حداکثر استفاده گرفته شود.

البته اینها مورد نظر این نوشتار نیست، در این نوشتار، هدف توجه به بعد تبلیغی حج است. در مراسم حج، شرایط زیادی دست به دست هم داده و بهترین موقعیت و زمینه را برای بهره برداری تبلیغاتی فراهم کرده که در جاهای دیگر، چنین نیست. در مراسم حج، زمان و مکان، هر دو قداست دارند. شرکت کنندگان در مراسم، سفر زیارتی حج را برای انجام یک فریضه یا یک مستحب دینی انجام داده‌اند و قصد اصلی آنها از این سفر تقرب به خداست، نه سیاحت، نه تجارت، نه تفریح و نه... آنها راهی حجاز شده‌اند تا خانه خدا را که به منزله عرش خدا در روی زمین است زیارت کنند. آری عرش خدا را فرشتگان طواف می‌کنند و کعبه را انسانهای وارسته. هم آنها تسبیح و حمد خدا می‌گویند و هم اینها و مسلم است که حمد و ثنای بسیاری از این انسانهای وارسته، بر حمد و ثنای فرشتگان برتری دارد.

آنها از خانه و وطن مهاجرت کرده و کسان و بستگان را پشت سر گذاشته و راهی

حجاز شده‌اند تا قبر پیامبر و امامان و بزرگان اسلام را زیارت کنند و خاطرات دوران ۲۳ ساله نبوت پیامبر اسلام را در ذهنها تجدید و با گوش جان، آهنگهای تبلیغاتی او را بشنوند و شکوه روزهای نخستین ظهور اسلام را در نظر مجسم کنند.

آنها در این سفر روحانی، غار حراء و غار ثور را زیارت می‌کنند و با تجدید عهد با بعثت و هجرت احساس می‌کنند که نه بعثت کهنه شده و نه هجرت. و مسلمان زنده دل، همیشه باید مظهر بعثت و هجرت باشد و دنیای خواب‌زده را بیداری و حرکت و تکاپو بخشد.

آنها در این سفر به قبرستان بقیع و قبرستان ابوطالب می‌روند، به احد و مساجد سبع می‌شتابند. اگر فرصتی و راهنمایی باشد، بدر و ربه را تماشا می‌کنند و خود را آنچنان می‌بینند که گویی اکنون حادثه بدر و خندق، از نو تجدید شده و گویی فریادهای توفنده ابوذر ظنین افکن است و گویی همه ایثارها و فداکاری‌ها و رشادتهای مسلمانان صدر اسلام، به صحنه آمده و حاجی امروز، خود را در جو و در شرایط آن روز می‌یابد و گویی ابوطالب و خدیجه، دو مدافع سرسخت پیامبر، هنوز هم در سنگر دفاع نشسته‌اند.

در این حالت، مبلغین ورزیده و موقع شناس، می‌توانند بیشترین نفوذ تبلیغاتی را در دلها داشته باشند و زائران سرزمین وحی را آن چنان بیداری و آگاهی بخشند که از آن پس، لحظه‌ای از یاد خدا غافل نشوند.

اشاره کردیم که پیامبر بزرگوار اسلام و ائمه بزرگوار - علیهم‌السلام -، از فرصت والای حج، برای تبلیغات حداکثر بهره‌رانی بردند. اکنون در صددم با توجه به آنچه در تاریخ و روایات و تفاسیر آمده، یکایک آن پرچمداران اسلام را در مراسم حج، تا آنجایی که ممکن است، دنبال کنیم و با نحوه بهره‌برداری آنها آشنا شویم و از راه و رسم آنها برای استفاده تبلیغاتی از حج، برای حج - که خود اسلام است - الهام بگیریم.

اگر بعد تبلیغی حج، به درستی مورد توجه قرار گیرد، هر فردی که در مراسم حج با تبلیغات صحیح، ساخته شود، خود مبلغی است که به شهر و دیار خود برمی‌گردد و با کسان و بستگان و دوستان و آشنایان خود به گفتگو می‌پردازد و تلقیات خود را بدون هیچ تکلفی به آنها انتقال می‌دهد و زمینه اصلاح شدن و تکامل یافتن را در آنها فراهم می‌سازد.

## چرا سیزده سال تحمل رنج و سختی؟

رهبر عالیقدر اسلام، پس از بعثت، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه اقامت کرد. دوران سیزده ساله مکه، دوران رنج و مشقت و سختی است. چرا این ابر مرد تاریخ که برای ساعات و دقائق خود برنامه دقیق و روشن داشت و هرگز زمان را دست کم نمی‌گرفت، بیشترین سالهای بعثت را در مکه گذرانید؟ در این سالهای پر رنج و مشقت، اگر چه عده‌ای از بت پرستهای مکه، سر تسلیم فرود آوردند، اما مسلم است که به هیچوجه صلابت مشرکین و از استحکام این دژ مستحکم شرک کاسته نشد، در حالی که اگر مهاجرت به یثرب یا جای دیگر زودتر انجام می‌گرفت، مشکلات و مصائب کمتری دامنگیر پیامبر و یارانش می‌شد.

به نظر می‌رسد که فلسفه سیزده سال مقاومت در مکه و تحمل دشوارترین سختیها و مشکلات بهره‌گیری و استفاده تبلیغاتی از موسم حج است. اگر چه حجی که آن زمان برگزار می‌شد، حج ابراهیمی و حج مورد نظر پیامبر اسلام نبود، اما به هر حال مردمی از اطراف و اکناف، به زیارت خانه خدا می‌شتافتند و مراسمی به نام حج - و البته حج جاهلی - برگزار می‌کردند و به زغم خود، به مادیات پشت پا زده، به معنویات روی می‌آوردند، در چنین موقعیتی پیامبر اکرم می‌توانست با قبایل مختلف عرب که از هر کدام، عده‌ای زائر خانه خدا در مراسم حضور داشتند، ارتباط برقرار کند و صدای خود را به گوش آنها برساند. مردمی که رهبر بزرگ اسلام، با آنها در موسم حج تماس برقرار می‌کرد، یا دعوت او را می‌پذیرفتند یا نمی‌پذیرفتند. در هر دو صورت، حضرتش به مقصود خود دست یافته بود؛ زیرا آنهایی که پذیرای دعوت می‌شدند، وقتی به زاد بوم خود باز می‌گشتند، مردم را با اسلام آشنا می‌کردند و آنها را به دین جدید فرا می‌خواندند و در این راه، موفقینهایی هم به دست می‌آوردند و اما آنهایی که دعوت را نمی‌پذیرفتند، نیز در مراجعت به وطن، مردم را از مشاهدات خود مطلع می‌کردند و قضیه ظهور پیامبر جدیدی که مورد ایداء و آزار مشرکین مکه است را به گوش آنها می‌رسانیدند و چه بسا آنها متمایل به اسلام می‌شدند. به همین جهت است که در این مدت ۱۳ سال با استفاده از فرصت تبلیغی مراسم حج، شاید کسی

در شبهه جزیره و حتی سرزمینهای اطراف، نمانده بود که از ظهور اسلام، بی خبر مانده باشد.

اگر پیامبر اکرم، در مکه نمی ماند و از فرصتهای تبلیغی مراسم حج، بهره نمی گرفت، از راههای دیگر، دشوار بلکه محال بود که بتواند صدای اسلام را به گوش مردم برساند و زمینه را برای «یدخلون فی دین الله افواجا»<sup>۱</sup> فراهم گرداند.

اکنون با سیری در تاریخ، این مسأله را پی می گیریم.

اما قبل از پیگیری تاریخی این مسأله، توجه خواننده را به این مطلب ضروری می دانیم که به همان نسبت که رهبر بزرگ اسلام، در مورد بهره برداری صحیح، از فرصت تبلیغاتی مراسم حج حساس بود، مشرکین نیز در خنثی کردن تبلیغات آن بزرگوار تلاشگر بودند و سعی می کردند که زائران خانه خدا را از توجه به او باز دارند. در این باره باز هم توضیح می دهیم.

### واکنش بنی عامر

گروهی از قبیله بنی عامر به زیارت خانه خدا شتافته بودند، پیامبر اگر به سراغ آنها رفت و درباره رسالت خود با آنها سخن گفت. مردی از قبیله به نام بیجرا بن فراس باشنیدن سخنان رهبر بزرگ اسلام گفت: به خدا سوگند، اگر این جوان را از قریش بستانم، عرب را با او می بلعم. سپس عرض کرد: اگر با تو بیعت کنیم و تو به پیروزی برسی، پس از تو رهبری مردم برای ماست؟ فرمود: این، به دست خداست. هر که را بخواهد، به رهبری می رساند، او گفت: چطور ممکن است که ما سرو گردنهای خود را در برابر عرب قرار دهیم تا تو به پیروزی برسی، آنگاه رهبری برای غیر ما باشد؟! ما به تو نیازی نداریم. پس از پایان موسم حج، بنی عامر به وطن خود بازگشتند. در آنجا پیرمردی بود که قدرت شرکت در مراسم حج نداشت. مسافران مکه، حادثه دیدار با پیامبر را برای او تعریف کردند. پیرمرد دست بر سر نهاد و با ناراحتی گفت: هیچیک از اولاد اسماعیل چنین

ادعایی نکرده. به خدا، امر به حق است. شما عقلتان کجا رفته بود؟!<sup>۲</sup>

ابن هشام به دنبال نقل داستان فوق می‌گوید: «هرگاه مردم در موسم حج اجتماع می‌کردند، رهبر بزرگ اسلام، نزد آنها می‌رفت و قبائلی را به سوی خدا و اسلام دعوت می‌کرد و خود را و هدایت و رحمت خداوند بر آنها عرضه می‌داشت و هر مسافری که اسم و رسمی داشت و وارد مکه می‌شد، به دیدارش می‌شتافت و او را دعوت به سوی خدا می‌کرد و وحی خدا را به سمع او می‌رسانید».<sup>۳</sup>

درست است که رهبر بزرگ اسلام از مذاکره با افراد قبیله بنی عامر طرفی نمی‌بندد و آنها با اینکه تقریباً عظمت و صدق او را دریافته‌اند، با او درصدد معامله برمی‌آیند و تسلیمش نمی‌شوند، اما خبر بعثت الهی او را به سرزمین خود می‌برند و پیر مرد روشن ضمیری حقیقت را می‌شناسد و آنها را بر نابخردی و کجرویشان ملامت می‌کند. چه نتیجه‌ای از این بالاتر؟!

### داستان ربیعة بن عباد

او می‌گوید: پسر بچه‌ای بودم که در منی همراه پدرم بودم، پیامبر بزرگوار اسلام به منازل قبائل می‌آمد و به آنها می‌گفت: «من فرستاده خدایم، خداوند امر می‌کند که او را بپرستید و چیزی شریک او قرار ندهید و از این بتها فاصله بگیرید و به من ایمان بیاورید و تصدیق و حمایت کنید، تا آنچه را خداوند مرا به آن مبعوث کرده، تبیین کنم». اما پشت سر او مردی ایستاده بود که او را تکذیب می‌کرد و به او نسبت بدعت و ضلالت می‌داد و قبائل را سفارش می‌کرد که گوش به سخنش ندهند. از پدرم پرسیدم که این مرد کیست؟ گفت: عمویش ابولهب.<sup>۴</sup>

در این ملاقاتها و دعوتها کمتر کسی سخن او را می‌پذیرفت. حتی بعضی‌ها به بدترین نحو با او برخورد می‌کردند و او را از خود می‌رانند.

با این حال، او یأس و نومییدی به دل راه نداده و با صبر و استقامت، راهش را ادامه

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۵-۶۶ چاپ مکتبه اسماعیلیان و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۴ بیروت، مؤسسه اعلی.

۳- سیره هشام، ج ۲، ص ۶۷ و مشابه آن در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۳.

۴- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۵ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۳.

می داد. چرا که هدف انتشار دعوت بود و همین مردمی که با او برخوردی سرد یا ناگوار داشتند، بلندگوهای تبلیغاتی او می شدند و پیامش را در اطراف انتشار می دادند و دل‌های آماده هدایت را برای پذیرش دعوت، به سوی او سوق می دادند.

### پیامبر و بنی عبدالاشهل

اینها در موسم حج یا غیر موسم حج به مکه آمده بودند، تا با قریش پیمانی ببندند و به کمک آنها خود را در برابر رقیب یعنی خزرج تقویت کنند. اما پیامبر به سراغ آنها رفت و فرمود: شما را به بهتر از هم پیمانی با قریش دعوت می کنم. من فرستاده خدایم. او مرا فرستاده که بندگانش را به یکتا پرستی دعوت کنم. او بر من قرآن نازل کرده، سپس قرآن را تلاوت کرد. نوجوانی به نام ایاس بن معاذ، رو به قوم خود کرد و گفت: به خدا آنچه او می گوید، بهتر از پیمان با قریش است. اما مردی به نام انس بن رافع، بر صورت این جوان خاک ریخت و او را ساکت کرد. می گویند: زبان این جوان به هنگام مرگ، به ذکر و ورد مشغول بود و معلوم می شود در همان جلسه مسلمان شده است.<sup>۵</sup>

اینها و نمونه های فراوان دیگر، ره آورد تلاشهای تبلیغاتی پیامبر بزرگ اسلام است. او از اجتماعات مکه بهره می گرفت و سر و ش غیب را به واسطه یا بلاواسطه به گوش مردم می رسانید.

اگر پیامبر اکرم از مکه دور می شد و خود را در نقطه ای که از گزند سردمداران قریش مصون باشد، مخفی می کرد، هرگز نمی توانست از موقعیتهای والای شهر مکه برای تبلیغ دین مبین اسلام، بهره برداری کند و هرگز توفیق اینکه بتواند پس از ۱۳ سال تبلیغ مستمر، در شهر یثرب سنگر بگیرد و پایگاهی مستحکم در برابر مشرکین به وجود آورد، پیدا نمی کرد.

برای رهبر بزرگ اسلام هیچگاه این امکان وجود نداشت که تمام مناطق شبه جزیره را زیر پاگذارد و پیام خود را به گوش مردم برساند، چنانکه در آن شرایط سخت، این امکان هم برای او وجود نداشت که مبلغینی به اطراف و اکناف گسیل کند و به وسیله



آنها بعثت الهی خود را به آنها ابلاغ نماید.

بنابراین، بهترین راه، برای تبلیغ رسالت الهی و آسمانی توقف در مکه و تحمل سختی‌ها و بهره‌گیری از حضور توده‌های مردم در موسم حج در مکه و منی و دیگر مواقع بود.

گذشته از موسم حج نیز رفت و آمد مردم به مکه همواره استمرار داشت؛ زیرا در اوقات دیگر نیز مردم برای زیارت خانه خدا و انجام عمره به مکه می‌آمدند و هرگز ارتباط مردم با این شهر قطع نمی‌شد. از اینرو تماس با مردم و تبلیغ و دعوت به آسانی صورت می‌گرفت.

#### داستان طفیل بن عمرو دوسی

او وارد مکه شده و دیر یا زود، در این شهر با پیام آسمانی رهبر بزرگ اسلام آشنا می‌شود. اما سردمداران قریش نیز بیم آن دارند که اگر او با تعالیم رهبر بزرگ اسلام آشنا شود، شیفته او گردد و به جمع یاران و دلباختگان او بپیوندد. به خصوص که او مردی شریف و شاعری توانا و انسانی خردمند بود و پیروی او از رهبر بزرگ اسلام، راه را برای اشاعه اسلام از هر سو می‌گشود. به همین جهت، پیشاپیش به سراغ او رفتند و به او گفتند: در این شهر مردی پیدا شده که میان مردم تفرقه افکنده و کار ما را دشوار کرده است. سخنش همانند سحر است. میان پدر و فرزند، برادر و برادر و زن و شوهر جدایی می‌افکند. بیم آن داریم که قوم تو را هم مانند ما گرفتار کند.

با او سخن نگو و سخنی از او نشنو.

بقدری این زمزمه‌ها و وسوسه‌های شیطانی را در گوش طفیل خواندند، تا او تصمیم گرفت که هیچگونه رابطه‌ای با رهبر بزرگ اسلام نداشته باشد و حتی برای اینکه صدای او را - بطور تصادفی - هم نشنود، در گوش خود پنبه زد.

بامدادان به مسجد الحرام رفت، پیامبر مشغول نماز بود. علی‌رغم همه توصیه‌ها و پنبه در گوش کردن‌ها، کنجاو شد و برخی از سخنان پیامبر خدا را شنید و تحت تأثیر قرار گرفت.

با خود گفت: من مردی شاعر و عاقل و دانایم زشتی و زیبایی کلام را تشخیص می‌دهم، چرا سخن او را استماع نکنم و خود به داوری ننشینم؟! من وظیفه دارم که با عقل و آگاهی خود، درباره سخنش داوری کنم. اگر خوب است، بپذیرم و اگر بد است، رد کنم.

پیامبر خدا نمازش را تمام کرد و رهسپار خانه شد، طفیل نیز او را دنبال کرد و به خانه پیامبر آمد و آنچه میان او و قریش گذشته بود، نقل کرد. آنگاه تقاضا نمود که رهبر اسلام درباره خود سخن بگوید. پیامبر خدا اسلام را بر او عرضه کرد و آیات قرآن را برایش خواند.

طفیل می‌گوید: به خدا هرگز سخنی بهتر از آن نشنیده بودم، از اینرو اسلام آوردم و به حق شهادت دادم.

او در میان قوم خود نفوذ کلام داشت. از حضر تش تقاضا کرد که برایش آیتی قرار دهد، تا بتواند آنها را به اسلام فراخواند. این تقاضای او برآورده شد، آیت الهی او نوری بود که از پیشانی یا تازیانه‌اش ساطع می‌شد.

در نخستین لحظاتی که سفرش به پایان رسیده و به خانه خود رسیده بود، پدرش به دیدارش آمد. اما او پدر را مخاطب قرار داد و گفت: دیگر میان من و تو رابطه‌ای نیست؛ یعنی من فردی مسلمانم و تو فردی مشرکی. آن رشته مستحکمی که می‌تواند دو انسان را به یکدیگر پیوند دهد، پیوند جسمی و خویشاوندی نسبی و رابطه سببی و خاک و زبان و ملیت نیست.

ای بسا دو ترک چون بیگانگان      ای بسا هندو و ترک هم‌زبان  
پس زبان بی‌زبانی خوشتر است      همدلی از هم‌زبانی خوشتر است

آری رابطه قلبی و پیوند عقیدتی و خویشاوندی ایمانی لازم است، تا دو انسان با یکدیگر ارتباطی ناگسستنی برقرار کنند و همچون یک روح در دو بدن، به یگانگی برسند. پدر با تعجب از فرزند پرسید: فرزندم! چرا؟! او مؤدبانه پاسخ داد: من اسلام آورده و تابع دین محمد - ص - شده‌ام. پدر تحت تأثیر تبلیغات بی‌شائبه فرزند، چنان به یقین و اطمینان رسید که گفت: فرزندم، دین من هم دین تو است. گفت: برخیز و خود را

شستشوده و لباست را طاهر کن و بیا تا آنچه آموخته‌ام، تو را تعلیم دهم. پدر، خاضعانه، تقاضای فرزند را پذیرفت و پس از شستشوی تن و جامه، نزد وی آمد و بطور رسمی به آیین اسلام درآمد.

سپس همسرش نزد او آمد. او به همسرش گفت: از من دور شو. من و تو با هم رابطه همسری نداریم. همسرش پرسید: چرا؟! پاسخ داد: اسلام میان من و تو جدایی افکنده. من پیرو دین محمد - ص - شده‌ام. زن نیز به سخن همسرش اطمینان یافت و پس از شستشوی جامه و تن به اسلام گروید.

طفیل پس از دعوت پدر و همسر به اسلام و تطهیر محیط زندگی خانوادگی از لوث شرک به سراغ اعضای قبیله رفت و مانند یک مبلغ ورزیده و مخلص - که از احدی جز خداوند بیم ندارد - آنها را دعوت به اسلام کرد. اما آنها با سردی با او مواجه شدند و قلب توفنده او را آزدند. او از پای ننشست و مجدداً به مکه برگشت و شرفیاب محضر مقام رسالت شد و از دست قوم شکوه کرد. پیامبر خدا با قلبی آرام از خدا خواست که قبیله اوس را به راه راست هدایت کند. پس دستور داد که طفیل به وطن خود بازگردد و بارفق و مدارا، قوم را تبلیغ به اسلام و یکتا پرستی کند.

او برگشت و به کار دعوت و تبلیغ قوم ادامه داد و صبر و بردباری و رفق و مدارا پیشه کرد و توفیقات درخشانی به دست آورد.

سالها از پی یکدیگر سپری شدند. دوران سخت ۱۳ ساله بعثت طی شد. با هجرت رسول خدا و یاران پر صلابتش به یثرب، دوران عظمت و قدرت و نفوذ روز افزون اسلام فرا رسید. مسلمانان تجارب ارزنده جنگی را در غزوه‌های بدر و احد و خندق، پشت سر گذاشته بودند و می‌رفتند که پرچم اسلام را در سرزمینهای دیگر - غیر از حجاز - به اهتزاز درآورند. در این هنگام، طفیل که هم از پیروزیهای درخشان مسلمانان، شاد و هم از مسلمانی جمع قابل توجهی از قبیله دوس، سرفراز بود، به محضر پیشوای بزرگ انسانها و خاتم پیامبران رسید. او را هفتاد یا هشتاد خانواده مسلمان دوسی همراهی می‌کردند. آن روزها جنگ خیبر در جریان بود و خورشید پیروزی اسلام بر یهود، آسمان زندگی اهل حق را روشنی بخشیده بود، طفیل و همراهانش از غنائم جنگی خیبر سهمی گرفتند و به

میمنت پیروزی اسلام، شاد و مسرور شدند.

از آن پس طفیل، در جوار رهبر بزرگ اسلام، رحل اقامت افکند و مبلغی توانمند، خود را با تمام نیرو در اختیار اسلام قرار داد.

پیروزیها یکی پس از دیگری فرا می‌رسید سرانجام دژ مستحکم شرک - یعنی مکه - نیز تسخیر شد و کانونی که خدایش برای اهل توحید آماده کرده بود، در اختیار صاحبان اصلیش قرار گرفت.

روزی طفیل تقاضا کرد که رهبر بزرگ اسلام به او اجازه دهد تا او بت عمرو بن حُمَهِ را بسوزاند. نام این بت «ذوالکفین» بود. پیامبر خدا او را افتخار بخشید و به مردی که بخش مهمی از عمر پر برکت خود را در راه مبارزه با بت، - قولاً و عملاً - سپری کرده بود، اجازه داد که این مأموریت را بر عهده گیرد. هنگامی که طفیل، بت ذوالکفین را به آتش می‌کشید، چنین گفت:

یا ذالکفین لست من عبادکا      میلاد نا اقدم من میلادکا  
انّی حشوت النار فی فؤادکا

«ای بت ذوالکفین، من از بندگان تو نیستم. میلاد ما از میلاد تو جلوتر است. من در دهانت آتش ریختم.»

پس از انجام این مأموریت افتخار آمیز، به مدینه بازگشت و به اقامت خود ادامه داد، تا این که عمر درخشان و پر برکت پیامبر اکرم - ص - به سر آمد و مسلمین در ماتم و اندوه بی‌پایان فرو رفتند.

پس از رحلت، قبایلی از عرب ارتداد یافتند و او به همراه فرزندش عمر و که تربیت یافته دامن پدر و در مهد اسلام شجره طیبه ایمانش بارور شده بود، با آنها جنگید. اما در جریان همین جنگها شبی در خواب دید که مرغی از دهانش پرواز کرد و او در رحم زنی پنهان شد. از همراهان، هیچکس از عهده تعبیر خوابش بر نیامد. اما خواب خود را چنین تعبیر کرد. آن مرغ روح من بود که به عالم بالا عروج کرد و آن زن، زمین است که جسد مرا در دل خود پنهان می‌کند. مطابق خوابی که دیده‌ام پسر من نیز گرفتاری پیدا می‌کند.

آن روز طفیل به شهادت رسید و پسرش به شدت مجروح شد و پس از مدتی بهبود یافت. اما اونیز سرانجام در جنگ یرموک، در راه اسلام به افتخار شهادت نائل آمد.<sup>۶</sup> بدین ترتیب طومار زندگی پدر و فرزند پیچیده شد. اما آنچه به یادگار ماند، مکتبی الهی بود که بنای جاودانه‌اش به دست معمار توانا و پرصلابتش با الهام از وحی الهی در سرزمین منی و عرفات و مکه و در مراسم حج، پی ریزی شد و از طریق زائران خانه خدا، پیامش به گوش مردم اطراف و اکناف رسید.

امروز نیز باید در مراسم حج، پیام اصیل اسلام بطور مستقیم به گوش صدها هزار مسلمانی که از اطراف جهان و از سراسر گیتی به زیارت خانه خدا می‌شتابند، برسد، تا آنها هنگامی که به اوطان خود مراجعت می‌کنند، مبلغین درجه دومی باشند که پیام را از مبلغین درجه اول دریافت کرده و به گوش سایرین برسانند.

قطعاً این کار مشکلات دارد. امروز نیز شرک و طاغوت در جهان، حضوری فعالانه دارد و به هیچوجه تبلیغ اسلام راستین برایش خوشایند و قابل تحمل نیست. متأسفانه، عوامل شرک و طاغوت در جهان اسلام، هم فعال و عهده دار اجرای مأموریت‌های القا شده از سوی اربابان زورمندند. بنابراین، می‌کوشند که مراسم حج را به صورت کالبدی بی روح درآورند و ابعاد تبلیغی و سیاسی و اجتماعی حج را تحت الشعاع امیال شییطانی خود قرار دهند.

بطور قطع، اسلام باید از همان راهی که شروع به گسترش و بالندگی و اقتدار کرده، به سوی تعالی و عظمت پیش رود. پیامبر اسلام، برای ابلاغ پیام خویش در سالهای اول بعثت از مراسم حج استفاده می‌کرد که تحریف یافته و مطابق شیوه جاهلی انجام می‌شد. بعدها نیز این شیوه، توسط خود پیامبر و سایر رهبران دینی ادامه یافت. چگونه ممکن است که ما در این عصر از شیوه‌های بهره‌گیری آن بزرگوار از مراسم حج غافل بمانیم و دین خود را به اسلام ادا نکنیم؟!

باز هم ماجرای دیگری بیاوریم و این نوشتار را به همان - تا فرصتی دیگر - خاتمه

دهیم:

### سوید بن صامت عوفی

او برای انجام حج یا عمره به مکه آمده بود. قبیله اش او را لقب «کامل» داده بودند؛ چرا که در شجاعت و شعر و نسب و شرف، دارای کمال بود، او را در مذمت افرادی که به دوستی تظاهر می‌کنند و خیانتکار و نیرنگبازند، اشعاری است که بیت زیر یکی از آنهاست:

یسرک بادیه وتحت ادیمه

نمیتمه غش تبتری عقب الظهر

«ظاهرش تو را شاد و مسرور می‌کند، اما در باطنش نمامی و تزویر و خیانتی است که پشت سر، آثار خود را نمایان می‌سازد.»

پیامبر خدا به سراغش رفت، تا او را دعوت به اسلام کند. سوید گفت: شاید آنچه با تو است، همانند چیزی باشد که با من است. پیامبر پرسید: با تو چیست؟ گفت: کتاب حکمت لقمان. پیامبر فرمود: آن را بر من عرضه کن و او عرضه کرد.

رهبی بزرگ اسلام فرمود: سخنی نیکوست. لیکن سخن من برتر است، سخن من قرآن است. قرآن، سراسر نور و هدایت است و خداوند آن را بر من نازل کرده است. آنگاه آیاتی از قرآن بر او تلاوت کرد و از او خواست که دست از آیین شرک بردارد و گرایش به اسلام پیدا کند.

سوید آیات قرآن را استماع کرد و در نهایت ادب، به محضر پیامبر عرض کرد: سخنی است نیکو؛ و دیگر سخنی بر زبان نیاورد.

او از مردم یثرب بود. پس از این دیدار سرنوشت ساز و پر میمنت، در حالی که همواره آهنگ تبلیغی پیامبر بزرگ اسلام در گوش جانش طنین انداز بود و به نور و هدایت قرآن، دل و جانش فروغ و روشنی یافته بود، رهسپار دیار خود شد.

دست شوم جنایت، او را مجال زندگی نداد و اختلافات دیرینه اوس و خزرج، موجب شد که قاتلی خزرجی، شجره حیات او را قطع کند و دوران هجرت پیامبر اکرم را که برای همیشه به عداوتهای دو طایفه بزرگ یثرب خاتمه داد، مشاهده نکند. لیکن قبیله او

مطمئن بودند که او به آئین اسلام، بدرود زندگی گفته و به همین جهت، درباره اش گفتند: «قد قتل و هو مسلم»؛ «او در حالی کشته شد که مسلمان بود.»

قبل از هجرت پیامبر اکرم - ص - به یثرب، جنگی خانمان برانداز میان دو طایفه اوس و خزرج واقع شد که به جنگ «بعث» معروف است. اما واقعه قتل سوید قبل از واقعه بعث بود.<sup>۷</sup>

اگر باز هم در تاریخ اسلام سیر کنیم، به نمونه های دیگری بر می خوریم و بهتر از پیش، به بعد تبلیغی حج آشنا می شویم.

